



دانشگاه شهید چمران اهواز

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گروه زبان و ادبیات عربی

پایان نامه کارشناسی ارشد

واژگان فارسی در ادبیات عرب تا عهد اموی

نگارش:

شهلا دایر

استاد راهنما:

دکتر حسن دادخواه تهرانی

استاد مشاور:

دکتر غلامرضا کریمی فرد

اسفند ماه ۱۳۸۹

تقدیم:

تقدیم به دوست، عزیز و همسر: دکتر داریوش دائر

تقدیم به فرزندان و نوردیدگانم: میثاق و نازنین

و تقدیم به همه کسانی که دوستشان دارم و همیشه به یادشان هستم

تقدیر و تشکر:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید

شکر و سپاس در نخست، سزاوار خداوند منان است که توفیق نگارش این پایان نامه را به بنده عطا

فرمود. پس از آن بر خود لازم می بینم که از زحمات و کوشش های جناب آقای دکتر حسن دادخواه

تهرانی، استاد راهنما، که در تمام مراحل انتخاب عنوان، نگارش، ویرایش و بازبینی نهائی این پایان نامه با

حوصله و خوشرویی مرا راهنمایی و هدایت کرد و "دستم بگرفت و پا به پابد" نهایت تقدیر و امتنان را به

عمل آورم. از ذات احدیت توفیق روزافزون و تندرستی و طول عمر ایشان را خواستارم. از جناب آقای دکتر

کریمی فرد، استاد مشاور که بردبارانه در ارائه رهنمودهای علمی و عملی بذل محبت کردند، بسیار

سپاسگزارم. از آقای مهندس عماد آبشناس که در بازنگری متن به اینجانب یاری فراوان رساندند، نهایت

امتنان را دارم.

فهرست:

۲.....مقدمه

فصل اول:

۴.....دوره پیش از اسلام

۶.....نمادها و نشانه های ایرانی در سرزمین های عرب

۶.....۱. قصرها و بناها

۸.....۲. تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و تجاری

۹.....۳. سپاه:

۹.....۴. صنعت:

۱۰.....۵. فرهنگ و هنر:

۱۲.....۶. تجارت:

۱۳.....۷. شهرهای مرزی

۱۵.....واژگان فارسی در ادبیات عرب دوره جاهلی

فصل دوم: دوره ی صدر اسلام

۵۰.....زمینه آشنایی تاریخی ایرانیان با اعراب مسلمان

۵۹.....واژگان فارسی در ادبیات عرب در دوره صدر اسلام

۶۶.....واژگان فارسی در قرآن کریم

فصل سوم: دوره اموی

هم آمیزی زبانی میان ایرانیان و اعراب..... ۷۸

واژگان فارسی در شعر و نثر عربی در دوره ی اموی..... ۸۳

خلاصه پایان نامه به زبان عربی..... ۱۲۵

واژه نامه..... ۱۳۹

نتیجه گیری..... ۱۴۳

منابع..... ۱۴۴

چکیده انگلیسی..... ۱۴۶

چکیده پایان نامه

نام خانوادگی: دایر	نام: شهلا
عنوان پایان نامه: واژگان فارسی در ادبیات عرب تا عهد اموی	
اساتید راهنما: دکتر حسن دادخواه تهرانی	استاد مشاور: دکتر غلامرضا کریمی فرد
درجه تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته و گرایش: زبان و ادبیات عربی
محل تحصیل: دانشگاه شهید چمران اهواز	دانشکده: الهیات و معارف اسلامی
تاریخ فارغ التحصیلی:	تعداد صفحات:
کلید واژه ها: ادبیات عرب، واژگان فارسی، عهد جاهلی، صدر اسلام، عهد اموی	
<p>زبان عربی از جمله زبان های زنده و پویایی است که به دلیل نزدیک بودن سرزمین های اعراب با دیگر اقوام، از زبان های دیگر تأثیر پذیرفته است که زبان فارسی نیز از آن جمله است. موقعیت جغرافیایی و نیز حکومت های مقتدر ایران باستان و نفوذ این دولت ها در سرزمین های پیرامون و نیز روابط تجاری و بازرگانی از جمله عوامل مؤثر این امر هستند. روشن ترین انگیزه وام گیری، برآوردن نیازها و پر کردن جاهای خالی در دستگاه زبان است. تجارب تازه و اشیاء تازه با خود واژه های تازه ای وارد زبان می کنند. این اشیاء و تجارب خواه از طریق آنچه مردم شناسان «نشت فرهنگی» می گویند وارد یک زبان شده باشد و خواه از طریق رفتن جامعه وام گیرنده به سوی آنها، یعنی از طریق مسافرت و مهاجرت و تحصیل دانش باشد. نتیجه یکسان است.</p> <p>هدف این تحقیق یافتن واژگان فارسی در شعر و نثر عربی تا پایان دوره ی اموی (۱۳۲ هجری) و بررسی سیر تطور این واژگان است. با توجه به روابط تنگاتنگ و تأثیرات متقابل فرهنگ ایرانی و عربی، یافتن این واژگان مشترک، تأکیدی بر مشترکات این دو ملت است. در این نوشته، با مراجعه به کتب و مراجع موجود، واژگان فارسی را یافته و دگرگونی های ایجاد شده در آنها شرح داده شده است. در گام نخست نگاهی گذرا به تاریخ روابط دو ملت در دوره های مختلف انداخته، سپس سیر تحول و دگرگونی واژگان در زبان عربی به اختصار شرح داده می شود.</p> <p>لازم به ذکر است که برخی از واژگان مورد پژوهش، به دلیل عدم وجود منابع کافی، برای ذکر شاهد، کنار گذاشته شده اند. همچنین در مواردی که واژه ای در قرآن ذکر شده است از ارجاع آن به دوره ی جاهلیت خودداری گردیده و به ذکر منبع قرآنی آن اکتفا شده است. از سوی دیگر در مواردی که واژه ای در عصر اموی یافته شده، که ریشه ی آن به دوره ی قبل از اموی باز می گردد، ولی شواهد متقن و مستندی از منابع اولیه آن یافت نشده است، ذکر و شرح آن واژه در بخش اموی آمده است.</p> <p>دگرگونی ها و تغییرات ایجاد شده در کلمات بسیار جالب توجه بود. گاه این دگرگونی ها قابل ردیابی و شناسایی بود، و گاه یافتن اصل واژه به دلیل دگرگونی آن، سخت دشوار می شد. تا آنجا که واژه را به زبان های مختلف و ریشه های متفاوت نسبت داده اند. اما در اینجا تکیه بر آن بود که تنها واژگانی که فارسی بودن آنها قطعی است، مطرح گردند و از ذکر واژگان مشکوک، چشم پوشی شود.</p>	

مقدمه

در تحقیقی که پیرامون واژگان فارسی معرب و اصل و تغییرات آنها انجام می‌دادم همیشه این سؤال مطرح می‌شد که این واژگان از چه زمانی به زبان عربی راه یافتند و چگونه این تغییرات انجام شد؟ روابط ایران و اعراب به چه شکل بوده است؟ آیا اعراب از زندگی ایرانیان تأثیر پذیرفتند؟ و این تأثیر چگونه بوده است؟ لذا برای درک بهتر این مطالب در این رساله، ابتدا به بررسی تاریخی روابط ایرانیان و اعراب پرداختم. زیرا لازمه‌ی بررسی زبان فارسی از لحاظ تأثیر بر زبانهای دیگر چون زبان عربی، بررسی اوضاع، شرایط و روابط فرهنگی و تجاری میان آن دو می‌باشد. سپس شرایط جغرافیایی و روابط موجود بین اعراب و ایرانیان مورد بررسی قرار گرفته است. سپس به بررسی واژگان فارسی در هر دوره پرداخته‌ام. وسعت روابط تجاری ایران با اعراب چه در شرق شبه جزیره عربستان یعنی در حیره و چه در جنوب غربی یعنی یمن و دولت‌های وابسته به دربار ایران، همه گویای نفوذ ایرانیان به سرزمین عرب نشین می‌باشد. علاوه بر سلطه سیاسی، داد و ستد بازرگانی و مهاجرت از دیگر عوامل مؤثر در وام‌گیری این واژگان است. فرایند وام‌گیری زبانها از یکدیگر امر تازه‌ای نیست و پیشینه‌اش به زمان پیدایش خود زبانها برمی‌گردد. زبانی که از این وام‌گیری بی‌بهره باشد زبانی مرده به حساب می‌آید. بطور خلاصه می‌توان گفت بیشتر واژگان مطرح شده در این تحقیق به دوره‌ی جاهلی تعلق داشته، و به نظر می‌رسد سیطره‌ی پادشاهان ایرانی بر مناطق گسترده‌ای از جهان عرب موجب نفوذ و رواج این کلمات در ادبیات عرب گردیده است. کلماتی هم که در دوره‌های بعد از آن به عربی وارد شده است، و مدرک متقنی درباره‌ی استناد آنها در دوره پیش از اسلام نیافتم به ظن قریب به یقین ریشه در دوره‌ی پیش از اسلام داشته‌اند و تنها در دوره‌های بعد خود را نمایان ساختند. البته این نکته را باید افزود که پس از اسلام و نفوذ آن در ایران، دامنه‌ی ارتباطات کتبی و فرهنگی میان این دو ملت به ناگزیر گسترش یافت و ای بسا لغات و اصطلاحات تازه‌ای از فرهنگ ایرانی راه خود را در میان کلمات عربی باز کرده باشند. بسیاری از واژگان فارسی مثل اسامی شهرها و مناطق بدون تغییر در ادبیات عرب بکار رفته است.

به عنوان نمونه نامهایی چون خراسان، اهواز و کرمان در شعر شاعران عرب چون جریر نقل شده است که بدلیل آنکه این واژه‌ها تحول پیدا نکردند از ذکر آنها خودداری کردم. از سویی در شعر شاعران جاهلی به دلیل احتمال وجود دخل و تصرف توسط راویان و وارد کردن کلمات جعلی، نتوانستم به همه‌ی منابع موجود اعتماد بکنم. به عنوان مثال در دیوان امروالقیس به قصیده‌ای برخوردم که در آن شاعر با معشوقی صحبت می‌

کند که ظاهراً رومی الاصل است. در آن قصیده شاعر می گوید: وَرَخِيز بِيَا خَوْش مِن قُزَل. سپس با او یک دست شطرنج بازی می کند. برایم قابل درک نبود که شاعری که تقریباً ۲۵۰ سال قبل از اسلام می زیسته، چطور به زبانی که شاید قرن‌ها بعد از وی، دیگران بدان تکلم می کردند، سخن گفته باشد. پس می بینیم همه منابع قابل اطمینان نیستند. سعی من بر این بود که تا آنجا که ممکن است به شواهد نامطمئن تکیه نکنم. در دوره صدر اسلام نیز تنها منابع مورد اطمینان، قرآن کریم و کتاب شریف نهج البلاغه است. دیوان هایی چون دیوان بشار و دیوان مالک انصاری سراسر حاوی شعر سیاسی است؛ حال و هوای خاصی دارد و کمتر واژه فارسی در آنها یافت می شود. واژگان موجود در قرآن را هم اکثراً با وجودی که در دوره ی پیش از اسلام رواج داشته اند، در یک مجموعه مستقل آورده ام. در دوره اموی نیز شاعران فراوان بودند. اما همانگونه که پیش از این گفتیم، تصورم چنین است که واژه های این دوره به دوره های قبل باز می گردد. و تنها، در این دوره فرصت بیان شدن پیدا کردند.

شہلا دایر

فصل اول

دوره ی پیش از اسلام (جاهلیت)

نمادها و نشانه های ایرانی در سرزمین های عرب

واژگان فارسی در ادبیات عرب دوره جاهلی

دوره ی پیش از اسلام (جاهلیت)

همزمان با سقوط پارت ها و نا آرامی هایی که در بخش غربی امپراطوری روم و به خصوص در شهر تدمر پیدا شد شهری در کرانه فرات به وجود آمد که در تاریخ تازیان از یک سو و از سوی دیگر، در تاریخ ایران نقشی چشمگیر بازی کرد و مرکز آمیزش این دو نژاد گردید.

در یک فرسخی جنوب کوفه شهر حیره قرار داشت که تا آغاز قرن هشتم میلادی هنوز آثار ویرانه ای از آن باقی بود. واژه حیره در حقیقت سریانی است: *hērtā* و *Hīrat* به معنی خیمه گاه و به ویژه خیمه گاه نظامی است. لغت شناسان تازی اغلب کلمه ی منسوب به حیره را «حیری» و گاه نیز «حاری» می نویسند.

تاریخ این شهر اساساً از تاریخ ایران جدا نیست. به این دلیل گروهی چون طبری، دینوری و ابن اثیر را می بینیم که تاریخ پر دامنه ی این شهر را در خلال تاریخ ساسانیان ذکر می کنند.

تاریخ دانان، ساکنان این شهر را به سه دسته تقسیم کرده اند: تنوخ، عباد و احلاف.^۱

همچنین اصل این ساکنان را از قبایلی گوناگون، حتی از قبایل قحطان و عدنان نوشته اند و علت لهجه ی خاص حیره را نیز همین دانسته اند.

یکی از قبایلی که تاریخ نویسان به آن اشاره می کنند قبیله تنوخ است. ایشان در مرز حیره و انبار در چادرهای خود می زیستند و به همین جهت است که آنان را «عرب الضاحیه» می نامند و به قول طبری نخستین امیر آنان مالک بن فهم نام داشت که در فراسوی فرات می زیست.^۲

این اعراب شاید در زمان ناآرامی های داخلی اشکانیان در عراق جای گرفته باشند. تردیدی نیست که آمدن ایشان به عراق آرام و بدون خونریزی رخ نداده است. اما همین که بدویان در این نواحی جای می گزیدند، دیگر بیرون راندن آن ها سخت دشوار می گشت. به این جهت پادشاهان ایرانی می کوشیدند از این بدویان، شهرنشینی بسازند، تا سدی در مقابل دیگر تازیان بیابانگرد شوند. و این همان کاری است که آشوریان نسبت به مهاجران آرامی کردند.

- طبری: تاریخ الرسل و الملوک، ج ۱ / ص ۷۴۸

- همان، ج ۲ / ص ۷۴۵ و ص ۷۴۸

گروه نسبتاً بزرگی از ساکنان حیره را «عباد» می خواندند و اینان بدون تردید مسیحیان حیره بودند. ایشان گروهی شهرنشین بودند، که به قولی از قبایل گوناگون تشکیل یافته بودند. زیرا خانواده هائی بزرگ که از آن میان نامشان باقی مانده همه از قبایل گوناگون بودند. مانند: خانواده *علی بن زید* (از تمیم)، *بنومرینا* (ازلخم)، *مبئله* (ازآزد).

حلیفان نیز از نقاط گوناگونی بودند، که به حیره روی آورده با ساکنان آن هم پیمان شده بودند و خود را تحت حمایت ایشان نهاده بودند. ظاهراً این حلیفان از دزدان و غارتگران و جانیان که زندگی فقیرانه ای داشتند تشکیل یافته بودند از آن جمله اند ساکنان عراق قدیم که از بقایای بابلیان و سریانیان بوده و به نام نبطی شهرت داشتند. لهجه خاص این افراد در لهجه ی عربی اصیل حیره بی تأثیر نبوده است.

اگر چه از ساکنان ایرانی حیره اطلاع دقیقی نداریم، لکن به قطع می توان گفت که خانواده های متعددی از پارسیان به حیره کوچ کرده بودند. از سوی دیگر می دانیم که برخی از پادشاهان ایران دسته هائی از سپاه که مسلماً ورزیدگی فراوان داشتند در اختیار امیران حیره قرار می دادند. برخی از این سپاهیان مدتی نزد ایشان می ماندند و سپس جای خود را به دسته های تازه ای می دادند از آن جمله است سپاهی که به «شهباء» و یا «وضائع» شهرت یافته بود و تحت فرمان نعمان اول قرار داشت. یکی دیگر از دسته های سپاه به «دوسر» معروف بوده که نامی فارسی است.

علاوه بر ایرانیان دسته هایی از یهودیان نیز بودند که ظاهراً بعد از اسارت بزرگ بابل در این ناحیه ساکن شده بودند؛ برای خود مدارس ساخته بودند و رئیسی به نام (راس جالوثا) داشتند.^۱

همچنین گروهی از بت پرستان که شاید اکثریت اهل حیره را تشکیل می دادند، در آنجا ساکن بودند نام بت هائی چون: اللآت و عزى برای ایشان ذکر می کنند.

از سوی دیگر گروه بیشماری از اهل حیره به آئین مسیحیت گرویده بودند که به دسته های مختلفی تقسیم می شدند و هر دسته از یکی از مذاهب نصاری پیروی می کردند. در این میان نسطوریان بزرگترین جمعیت مسیحی را تشکیل می دادند. دلیل آن نیز پناهنده شدن گروهی از ایشان به دربار ایران و حمایت ساسانیان از آیین آنان بوده است. اینان در زمینه علمی و ادبی نقش بسیار عمده ای بازی کردند و غالباً پیرو کلیسای ایرانی (نسطوری) بودند و به طبیعت حال از فرهنگ ایران نیز بهره می گرفتند. بسیاری از وسایل و آلات کار ایشان با نام های فارسی از ایران تقلید شده بود. برخی از وسائل و نام های آن ها را از اجداد خود و برخی دیگر را مستقیماً از

^۱ رجوع کنید ابوالفرج الاصفهانی: *أغانی* / جلد ۲ / ص ۱۰۴

ایرانیان ساسانی اخذ کرده اند. از آن جمله است: هیکل، اسطوانه، قوس، غربال، سراج و شاید بوق و شیپور و... . یکی از اعیاد نصاری «الهنزمن» نام داشته که اعشی بدان اشاره کرده است. این کلمه از اصل فارسی انجمن اخذ شده است.

نمادها و نشانه های ایرانی در سرزمین های اعراب:

۴ قصرها و بناها

در اطراف حیره با نام چند قصر بزرگ برخورد می کنیم، که امروزه، از آن ها اثری نیست. این قصرها، مخصوصاً مشهورترین آن ها، با ایران و دربار شاهان ساسانی رابطه مستقیم دارند و به علت اهمیتی که در آن روزگار داشتند، اغلب در ادبیات عرب به صورت کاخ های افسانه ای درآمده اند.

این قصرها عبارتند از: «قصرالابیض»، که توسط شاهان ایرانی بنا شد، «قصر ابن بُقیله»، «قصر الفرس»، «قصر زوارة»، که نعمان بنا نهاد، «قصر عُدسی ها» از قبیله کلب که نخستین قصری بود که به دست مسلمانان گشوده شد، و از همه مهمتر قصر «خَوْرَنَق» و «سَدِیر». ساختمان خورنق را بیشتر تاریخ نویسان به نعمان اول پسر اِمروالقیس نسبت داده اند. گویند که وی برای بهرام پنجم (بهرام گور) پسر یزدگرد اول، این قصر را در یک مایلی جنوب نجف کنونی بنا نهاد تا شهزاده ایران بتواند در آن پرورش یابد. خورنق در آغاز اسلام رو به ویرانی نهاد تا اینکه نخستین خلفای عباسی به بازسازی آن همت گماشتند و خود در آن سکنی گزیدند. اما دوباره بدون استفاده رها شد و در قرن ۱۴م دیگر ویرانه ای بیش نبود.

اگر چه سدیر به شهرت خورنق نیست، لکن *مُنخَل الیشکری* شاعر بزرگ عرب، آن را در ردیف قصر نخستین نهاده گوید: «خداوندگار خورنق و سدیر» حال آن که عدی بن زید، شهریار حیره را تنها «خداوندگار خورنق» می نامد. ظاهراً سدیر که در خارج حیره قرار داشت دارای استحکامات و تجهیزات کاملی بود و پندارند که آن را منذر اول برای یکی از ملوک عجم ساخته است. سدیر قصری سه گنبدی بوده و شاید اسلوب برخی ساختمان های اسلامی که از یک ایوان در وسط و دو اطاق در دو جانب تشکیل می یافت و در عراق به «حیری» شهرت داشت از اسلوب سدیر تقلید شده باشد.

علاوه بر ساختمان های بزرگ شاهی، ساختمان های دیگری نیز در حاشیه صحرا به وجود آمده بود که با زندگی اعراب نزدیکی فراوان داشت. شاهپور دوم برای دفاع در مقابل بادیه نشینان، خندقی حفر کرد و خسرو انوشیروان در تکمیل و اصلاح آن کوشید.

از اخبار وارده در کتب تاریخی کهن چنین بر می آید که دانشمندان غالباً آشنائی تازیان را با خندق در سال پنج هجری پنداشته اند، یعنی آن زمان که سلمان فارسی به حضرت پیامبر (ص) پیشنهاد کرد خندقی پیرامون مدینه بکند تا بتوانند در مقابل دشمن مقاومت کند.^۱ لکن تردیدی نیست که اعراب یا لاقل اعراب مجاور با مرزهای ایران با خندق و نام آن آشنایی کامل داشته اند به همین جهت برخی شاعران جاهلی که به حیره رفت و آمد می کرده اند آن را در اشعار خود آورده اند از جمله /عشی و نابغه.

خسرو انوشیروان علاوه بر اصلاح این خندق کوشک هایی نیز که ظاهراً نوعی برج مراقبت بودند در کرانه آن بنا نهاد واژه کوشک از دیرباز به زبان های سامی راه یافته بود در ترگوم و گمارای بابلی به صورت qwšqa به معنی قصر و قلعه و در سریانی نیز به صورت qwšqa به معنی صدف بزرگ دریایی آمده است. چون نخستین حرف کلمه ی فارسی در شکل عربی به ج تبدیل شده محتمل است واژه از سریانی به عربی رفته باشد نه مستقیماً از فارسی. این کلمه خود از پهلوی kōšak اخذ شده. ملاحظه می شود که کلمه ی عربی جوسق از نظر تلفظ به کلمه ی پهلوی نزدیکتر است تا لفظ فارسی کوشک.^۲

احتمالاً در میان اعراب یا لاقل اعراب حیره این واژه معروف بوده باشد. شاید تازیان کوشک هایی را که انوشیروان در حاشیه ی صحرا بنا کرده بود به این نام می خواندند.

علاوه بر آنچه گذشت، در حاشیه ی صحرا تأسیساتی نظامی به صورت ساخلو ایجاد شده بود که بی گمان عرب حیره در آن ها جای داشتند لکن در هنگام نبرد ذوقار ملاحظه می کنیم که بیشتر آن ها را سپاهیان ایرانی اداره می کردند. کلمه ای که تازیان برای این ساخلوها به کار می بردند «مسلحه جمع مسالح» بود که به معنای مکان سلاح است علاوه بر این ها، نام ایرانی برخی ساختمان ها و اجزاء ساختمان نزد جاهلیان معروف بوده است. کلمه ی ایوان و طرز ساختمان آن، خان به معنی منزل و مرحله، دکان که در شعر مَثَقَبِ عَبْدِ امَدِ آمده و برای درابنه (جمع دربان) ساخته می شد. هیکل به معنی معبد نصرانیان و بیدَر که انباری برای ذخیره خوراک ها بوده و فقط در عراق استعمال می شده است و نیز چند واژه دیگر از این نوع را علمای لغت فارسی دانسته اند.

۴ تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و تجاری

شاید بتوان دربار حیره را بزرگترین مرکز تأثیر آئین و فرهنگ ایرانی در عرب دانست، قدرتی که شهریاران حیره بدست آورده بودند ایشان را در طمع انداخت که دربار خویش را به آئین های دربار ساسانی بیاریند.

- طبری: تاریخ الرسل و الملوک/ ج ۳/ ص ۱۴۶۵

- بهرام فره وشی: فرهنگ پهلوی/ ص ۲۷۶

آنان اغلب سواری و تیراندازی و شکار و احیاناً چوگان (صولجان) و برخی بازی های می آموختند و آنها مهارت می یافتند. بهتر از همه این که این شهریان مانند شاهان ساسانی تاج بر سر می نهادند.

شاعران جاهلی بارها به این نکته اشاره داشتند. *ابوعمر بن العلاء* آن را خاص یمن می داند. در شمال جزیره، غسانیان گاه تاج بر سر می گذاشتند، چندانکه *حسان بن ثابت* آنان را «ذوالتاج» خوانده است. در حیره اکثر ملوک عرب تاجی از خسروان ایران دریافت داشته بودند. *عدی بن زید* افتخار می کند که نعمان را در گرفتن تاج یاری کرده است. هوده بن علی حاکم مسیحی یمامه و حافظ کاروانهای کسری نیز در یمن به «ذوالتاج» شهرت داشته است.^۱ علاوه بر این می دانیم که سگه های ساسانی در سراسر جزیره العرب، خاصه در مراکز تجاری چون مکه رواج کامل داشته و اعراب با تصاویر شاهان ساسانی و تاج های آنان آشنا بوده اند.

سنت نشستن پادشاه در پس پرده و از آنجا با مردمان سخن گفتن نزد شهریان حیره نیز رواج داشت. *عمرو بن هند* به سبب بیماری برص در پس هفت پرده می نشست.^۲ اگر این داستان حقیقت داشته باشد، اصل موضوع هفت گانه بودن پرده ها و پنهان شدن شهریان را باید در آئین ساسانی جستجو کرد.

معمولاً کسانی که بر دربار حیره وارد می شدند، مانند دربار ساسانی سجده می کردند. بر در خانه بزرگان «دراپنه» یا همان دربان ها می نشستند و مراتب رفت و آمد افراد بودند. این بزرگان برای اداره ی امور مختلف و خاصه امور مالی خود مأموری بر می گزیدند که «قهرمان» خوانده می شد. این کلمه ی فارسی در شعر جاهلی دیده نشد، ولی در حدیث آمده است. خدمه ی جزء را «نستق» می خواندند که به قول *جوالمقی* و دیگران، کلمه ای فارسی است. ملوک حیره معمولاً وزیری به نام «الردف» داشتند. منصب وزارت در قبیله ی *یربوع* ارثی بود. ظاهراً لخمیان این امتیاز را در مقابل چشم پوشی بنی *یربوع* از حکومت به ایشان داده بودند و این از اسلوب اداری ایران تقلید شده بود.

- ابو الفرج اصفهانی: *أغانی* / ج ۱۶ / ص ۷۹

- شرح معلقات تبریزی / ص ۲۱۹

۴ سپاه:

شهرباران حیره را سپاهینی بود که دسته هائی از آنان در میان تازیان شهرت فراوان داشتند. در زمان نعمان سوم، پنج سپاه به نام های: دوسر، شهباء، صنایع، رضایع، رهائن در حیره وجود داشت. بی گمان سازمان این سپاه از سازمان سپاهیان ساسانی تقلید شده بود، جز این که آن ها را به خصوص مهپای نبرد در صحرا می کردند.

تاریخ دانان به نقل از هشام می نویسند که شاه ایران دو سپاه «دوسر» و «شهباء» را در اختیار نعمان اول گذاشته بود. دسته اول از مردان تنوخ و دسته دوم از ایرانیان ترکیب یافته بود، ولی نام این دو سپاه در عصر شهرباران دیگری چون منذر سوم و نعمان سوم نیز به چشم می خورد. درباره اشتقاق واژه دوسر همه لغت شناسان اسلامی و نیز خاوران شناسان به ترکیب یافتن آن از «دو» و «سر» معتقدند در این صورت جالب توجه است که ببینیم سپاهی مرکب از اعراب که سازمانی ایرانی داشتند، به یک نام فارسی شهرت یافته باشد حال آنکه، به عکس سپاهی دیگر را که بنا به روایات مشهور از ایرانیان تشکیل شده بود، به نام عربی «شهباء» می خواندند.^۱

میدانی نیز سپاه سوم یعنی رضایع را مرکب از ایرانیان دانسته می نویسد که این سپاه می بایست در نواحی اشغال شده می ماند و آنجا را تحت تسلط خود نگه می داشت.^۲

دو سپاه دیگر یعنی صنایع و رهائن کاملاً عرب بودند. صنایع را پاسداران شخصی شاه می دانند، اما رهائن چنان که از نام آن پیداست، از گروگان هائی ترکیب یافته که اعراب نزد شاه حیره فرستاده بودند.

۴ صنعت:

متأسفانه از زندگی صنعتی و هنری حیره اطلاع دقیقی در دست نیست. از اشعار جاهلی به جا مانده می توان به چند صنعت دستی پی برد. مثلاً عمرو بن کلثوم در اشعار خود نشان می دهد که صنعت پارچه بافی در حیره رواج داشت به خصوص که در آغاز اسلام این شهر به انواع مختلف دست دوزی و حتی طلادوزی شهرت داشته است و یا از طریق شاعران جاهلی می دانیم که فرش های زیبایی در آنجا بافته می شد.

علاوه بر وسایل آرایش زنان، ساخت زین، کوزه گری، نجاری، نقاشی و از همه مهمتر شمشیرسازی در حیره رواج داشت.

۱ - ابوالفرج الاصفهانی: أغانی / ج ۲ / ص ۱۶۸

۲ - میدانی: مجمع الامثال / ج ۱ / ص ۱۱۸

در زبان عربی جاهلی ملاحظه می‌کنیم که ابزارهای گوناگونی، نام فارسی دانسته اند، مانند: باطیه (پیاله) خز، خسروانی (نوعی پارچه) یارق (دستبند) زرد (زره) نرمق (نوعی پارچه) نرمق (بالش) فارسی است. اما این کلمات در زبان عربی فصیح وارد شده و تنها به شهر حیره اختصاص ندارد.

شمشیرهای ایرانی که در اشعار جاهلی به آن‌ها اشاره شده، غالباً از بازارهای حیره به دست اعراب می‌رسیده است. به آسانی می‌توان تصور کرد که این مصنوعات تا چه حد تحت تأثیر صنعت ایران قرار داشته‌اند. در کشفیاتی که در حیره انجام شده، ملاحظه شد که اغلب اطاق‌ها با گچ بری‌ها و رنگ‌ها و نقش‌های زیبا که آمیزه‌ای از هنر و فرهنگ ایرانی و رومی است تزئین یافته‌اند.

۵ فرهنگ و هنر:

در زمینه‌ی هنر، از موسیقی حیره اطلاع دقیقی نداریم. تنها از طریق روایات در می‌یابیم که موسیقی عراق به دلیل آمیزش با موسیقی ایرانی نضجی یافته، از موسیقی و آواز دیگر نقاط عربستان متمایز بوده است.^۱ در کتب اسلامی چنین آمده است که قریش غنائی جز «نسیب» نداشته تا اینکه نضر بن حارث به عراق رفت و عود نواختن و آواز عبادیان حیره را فرا گرفت و سپس آن را به مردمان مکه بیاموخت.^۲

نیز ملاحظه می‌شود که نام بیشتر آلات موسیقی و مصطلحات آن ایرانی است. نای، نای نرم، صنج، بم، زیر، ون یا ونج و بربط همه از ایرانیان اخذ شده است. برخی از این آلات تنها در حیره رواج داشته‌اند، مانند «ون» که فقط در شعر اعشی دیده می‌شود و او ظاهراً در حیره با آن آشنا شده است.

علاوه بر این روابط هنری، بی‌تردید روابط فرهنگی و اجتماعی استواری نیز میان دو قوم عرب و ایرانی وجود داشته است. اما این روابط، تا آنجا که به اطلاع ما رسیده، غالباً در سطح اشراف و بزرگان صورت می‌گرفت. ذکر چوگان (صولجان) نرد یا نردشیر و شطرنج و یا شکار با باز را فقط در شرح حال بزرگان و اشراف حیره می‌توان یافت و هیچ‌یک، در شمار بازی‌های عوام جلوه نمی‌کنند.

اهالی حیره فرزندان خود را به مکتب می‌فرستادند تا خواندن و نوشتن بیاموزند. برخی از این مکتب‌ها خاص آموختن آداب ایرانی و زبان فارسی بوده است.^۳ شاید از همین راه گروهی فارسی آموخته وسیله‌ی انتقال

- جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب/ ج ۵/ ص ۱۰۶ و ۱۲۰

- ابن خردادبه: اللهو و الملامی (بیروت ۱۹۶۱) / ص ۱۹

^۳ ابوالفرج الاصفهانی: أغانی/ ج ۲ / ص ۱۰۱

تمدن ایرانی به حیره شدند. زندگی و شغل *علّی بن زید* نمونه ی بارزی از این آموزش است. تمدن یونانی و رومی نیز از راه ایران به میان اعراب راه یافت. اسیران رومی هرگز اول تمدن خویش را به حیره بردند.

در میان ساکنان حیره گروهی بودند که علاوه بر فارسی زبان های دیگری چون یونانی و به خصوص سریانی می دانستند زیرا بدون تردید سریانی زبان اصلی فرهنگ بوده است. اما زبان آرامی هم هنوز از میان نرفته بود و مسیحیان، بسیاری از نوشته های دینی را بدان زبان قرائت می کردند.

در میان اعراب، به ویژه بزرگان، به افرادی بر می خوریم که برای خود و فرزندان خود نام های ایرانی بر می گزیدند. در حیره مشهورترین نام ایرانی «قابوس» بود. نعمان بن منذر را ابوقابوس لقب بود و نابغه چندین بار او را به همین نام ذکر کرده است. لغت شناسان معنی کلمه را «زیباروی و خوش رنگ» نوشته اند. کلمه *kāūs* یا *kahos* نیز شکل *kawausa* که به قابوس تبدیل شد، و نیز صورت تازه تر *kikawos* از زبان های باستانی تا فارسی دری پیوسته مشهور بوده است.

در جنوب عراق (حدود بصره کنونی) بخش بزرگی از قبیله ی بنی شیبان ساکن بودند که از طرف شاهان ساسانی حکومت آن نواحی را در دست داشتند و مانع حمله اعراب بیابان به مرزهای ایران می شدند یکی از رؤسای این قبیله که قیس بن مسعود نام داشت،^۱ نام فرزند خود را بسطام نهاد. بسطام خود از فارسی «اوستام» أخذ شده است. بسطام مردی دلاور بود و شجاعت او نزد عرب ضرب المثل شده است. او تا آخر عمر از اطاعت ساسانیان سرپیچی نکرد. از آنجایی که بسطام شعر نیز می سروده نامش در کتب ادبی فراوان آمده است. این بسطام نیز پسری داشت به نام زیق. اصل این کلمه در عربی معلوم نیست و شاید از کلمه ی فارسی *zīk* که نامی و لقبی بوده أخذ شده باشد.

از میان شاعران جاهلی، علاوه بر بسطام دو شاعر دیگر می شناسیم که نام های ایرانی داشته اند: یکی دختنوس دختر لقیط بن زراره رئیس قبیله ی تمیم بود که وی را پدر به نام دختر کسری، دختنوس نام گذاشت که دختنوس به فارسی دخت نوش است که هنگام تعریب شین آن به سین بدل شده و معنی آن بنت الهنی است. از اخبار جاهلی چنین استنباط می شود که پدر دختنوس با پادشاهان ایران روابط دوستانه ای داشته است.

^۱ ابو الفرج اصفهانی: *أغانی* / ج ۲۰ / ص ۱۲۰

شاعر دیگری که نامی ظاهراً ایرانی دارد مُرَزَد از قبیله ثعلبه است. این نام اگر از ریشه نامعلومی نباشد در اصل اوستائی zrada (زره) است که از راه سریانی به عربی رفته است و در عربی به صورت اسم مفعول استعمال شده است.^۱

تأثیر زبان فارسی در زمینه های اداری و نظامی نیز آشکار است. وجود عَدَدِی بن زید و چند تن دیگر از اعضای خانواده ی او در دربار ساسانی این مطلب را تا حدی روشن می سازد. یکی از وسائل عمده دولت و ادارات آن پست بود که در ایران ساسانی به علت پهناوری کشور و نیاز شاهان بر آشنایی از گوشه و کنار آن، گسترش فراوانی یافته بود. در عربی جاهلی و اسلامی کلمه ی بَرید را برای پست و چاپارخانه به کار می بردند. ظاهراً ساسانیان به سبب منافع سیاسی و تجاری که در عربستان داشتند سیستم چاپاری منظمی در سراسر عربستان برقرار کرده بودند. معمولاً مسافت بین دو «سکه» را نیز بَرید می خواندند و در هر سکه چندین «فیج» در انتظار بودند. فیج، نامه بران پیاده پادشاهان بودند.

در روابط ایران و حیره، گاه به جنبه های افسانه ای و تاریخی و یا فرهنگ عامه نیز بر می خوریم. مثلاً می دانیم که نصر بن حارث داستان های رستم و اسفندیار و اخبار شاهان فارسی را در حیره آموخته بود.^۲

علاوه بر این، مردمان حیره کتاب هایی در احوال شهرياران خود که هرگز از شاهان ساسانی دور نبودند، تألیف کرده بودند و از آنجا که تاریخ شاهان ایران از نظر ایشان کمال اهمیت را داشته، مقداری از تاریخ های ایرانی را نیز گرد آورده بودند که بسیاری از آن ها چون میراث گرانبهایی به دست مسلمانان افتاد و به زبان عربی ترجمه شد.

۶ تجارت:

عربستان از دیرباز مرکز تجاری بزرگی بوده است. در افسانه ها و کتب کهن جهان، عربستان همچون کشور رؤیائی گیاهان و سنگ های گرانبها و به خصوص عطریات گوناگون جلوه می کند.

دو راه تجاری عمده: اقیانوس هند بحرین شام و اقیانوس هند حاشیه ی دریای سرخ (از راه مکه) بطرا که شرق را به غرب می پیوست نشان می دهد که چه شهرها و حتی چه کشورهایی می توانست به برکت این دو راه به وجود آید و نیرو گیرد.

^۱ آذرنوش/ راه های نفوذ فارسی/ ص ۱۰۱

^۲ ابن هشام: السیره النبویه(مصر ۱۹۵۵)/ ج ۱/ ص ۳۰۰ و ۳۵۸

از دیرباز تجارت عمده عربستان به دست یمنی ها به خصوص معینی ها بود. در تاریخ معین دیدیم آثار این قوم به گستردگی در سراسر حاشیه ی دریای سرخ پراکنده است. حدود یک قرن قبل از اسلام، دست یمنی ها تا حدی از حاشیه ی دریای سرخ کوتاه شد. زیرا مردم حجاز و به خصوص قریشیان مکه قدرتی یافته، خود به اداره ی راه های تجاری پرداخته بودند. با این وجود، یمن به علت موقعیت جغرافیائی ویژه اش، مرکز اصلی تجارت بود. انواع محصولات هندی، ایرانی، حبشی، چینی و عربی و غیره آن در آنجا جمع می آمد.

هنگامی که ایرانیان به یمن راه یافتند، روابط تجاری دو کشور رونق فراوان یافت و به صورت کاملاً منظمی در آمد. به طوری که تجارت هند در ردیف دوم قرار گرفت. در این میان حیره شهری ترانزیتی شده بود و نعمان بن منذر و دیگر شهریان حیره گردانندگان اصلی تجارت کسری یمن بودند.

کاروان هایی که نعمان از حیره به سوی یمن روانه می کرد غالباً «لطیمه» نامیده می شد. لطیمه کاروانی است که طیب و بزّ حمل می کرد. بی گمان مراد از طیب همان مشک است زیرا عطریات دیگر در یمن فراوانتر از ایران بوده است و مراد از بزّ لباس های گرانبهای ایرانی بوده است. کاروان های نعمان علاوه بر مشک و لباس و نبع (نی) و چوب هایی که خاص ساختن تیر و نیزه است) شمشیرهای هندی (مُهَنَد) و به قول نابغه شراب نیز به یمن حمل می کردند. هنگامی که این مال التجاره به فروش می رسید، کاروان داران به بهای آن، چرم، حریر، تسمه های چرمی، کفش، پارچه های یمنی رنگارنگ (العصب)، پارچه های قلاب دوزی (الوشی) و کفش های عدنی خریده به ایران می فرستادند.^۱

اهمیت تجاری حیره و قرار داشتن این شهر در مرز ایران باعث می شد که پیوسته از اطراف جزیره العرب بازرگانان به آنجا روی آورند و بکوشند که به بازارهای ایران نفوذ کنند.

اصطلاحات مربوط به امر تجارت غالباً آرامی و یونانی و لاتینی و فارسی بود. پول و اجزاء آن و اوزان گاه با نام فارسی از ایران اخذ شده است. از آن جمله: درهم (از اصل یونانی)، دانق، قفیز، طسق (نوعی پیمانانه) که همه از فارسی به عربی رفته اند.^۲

۴ شهرهای مرزی

در کرانه دجله و فرات، یا در میان دو رودخانه و یا در حاشیه ی صحرای عربستان علاوه بر حیره شهرهای متعدد دیگری وجود داشته است که در آن ها دو نژاد ایرانی و عرب به یکدیگر در می آمیختند. در بین النهرین، از

^۱ ابو الفرج اصفهانی: أغانی (بولاق) ج ۱۵ / ص ۷۵

^۲ جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب ج ۷ / ص ۶۲۷

قسمت های شمالی تا جنوبی ترین بخش های آن دهها شهر و حکومت محلی، مرکز این آمیزش بوده است. یکی از این شهرها حضر است. گویا این شهر تا زمان شاهپور اول یا اندکی پس از او، نقشی در تاریخ بازی کرده است. این شهر در صحرا، در غرب رودخانه ثرثار در ۱۴۰ کیلومتری جنوب غربی موصل واقع بود. ظاهراً نخستین ملوک حضر به نام سنطروق (که در عربی به صورت الساطرون ذکر شده) معروف است. ممکن است این واژه، یک واژه پهلوی اشکانی باشد. زیرا این نام نزد ایشان شهرت داشته و مثلاً یکی از پادشاهان اشکانی به این نام خوانده می شد. این نام یا لقب ظاهراً بر آخرین شهریار حضر که به دست شاهپور اول یا دوم کشته شد، نیز اطلاق می شد.

یکی دیگر از شهرها، شهر انبار است. این شهر در ۶۲ کیلومتری بغداد کنونی، نزدیک قناتی که دجله و فرات را به هم متصل می کند و در کتب اسلامی نهر عیسی خوانده شده قرار داشت. این قنات توسط شاهپور دوم حفر شد و باعث گردید که انبار اهمیت تجاری فراوان پیدا کند. انبار با وجودی که نیمه عرب بود باز به سبب اهمیت تجاری و آبیاری و نیز به سبب آن که در دروازه ی روم قرار داشت مورد توجه شاهپور اول قرار گرفت. به طوری آن را از نو ساخت و بر آن دو خط دفاعی نهاد و در داخل آن کوشکی بنا کرد و به این ترتیب شهر به صورت یکی از مراکز مهم سپاه در آمد.^۱

واژه انبار همان طور که اغلب لغت شناسان عرب اشاره می کنند همان کلمه ی معروف فارسی است.

طبری از قول هشام می نویسد: انبار را از آن جهت انبار خواندند که در آن «انابیر الطعام» بود زیرا کسری رزق اصحاب خود را در آن جای می داد.^۲ انبار در زمان خلافت ابوبکر به دست خالد بن ولید فتح شد.

^۱ طبری: تاریخ الرسل و الملوک/ ج ۱/ ص ۸۳۹

^۲ همان/ ج ۱/ ص ۷۴۸